

word:	definition:	Example 1:
Emerge بیرون آمدن	come out; come up; come into view بیرون آمدن ، پدیدار شدن ، نمایان شدن	When the fight was over, the underdog emerged the winner. وقتی که نبرد پایان یافت، شخص از پیش باخت‌برنده بیرون آمد
Jagged دندانه دار	with sharp points sticking out; unevenly cut or torn دارای نوک‌های تیز که بیرون زده‌اند ، یکنواخت بریده یا پاره نشده است	Being reckless, Rudy didn't watch out for the jagged steel. رودی از روی غفلت، حواسش به آهن تیز نبود
Linger باقی ماندن - طول کشیدن	stay on; go slowly as if unwilling to leave ماندن ، آرام حرکت کردن ، گویی که مایل به ترک نیست	The odor didn't vanish but lingered on for weeks. بو از بین نرفت بلکه تا چند هفته باقی ماند
Ambush شبیخون زدن	a trap in which soldiers or other enemies hide to make a surprise attack دامی که در آن سربازان یا دشمنان دیگر مخفی می‌شوند تا غافلگیرانه حمله کنند ، کمین	The ambush became a tragedy for those who attempted it because they were all killed. کمینگاه برای کسانی که می‌خواستند آن را بگیرند تبدیل به فاجعه شد، چون همه آنها کشته شدند
Crafty ماهر - حرفه‌ای	skillful in deceiving others; sly; tricky ماهر در فریب دادن دیگران ، رند ، حقه باز	His crafty mind prepared a comprehensive plan to defraud his partners. ذهن زیرک او برای فریب شریک‌هایش نقشه جامعی را مهیا ساخت
Defiant نافرمان	openly resisting; challenging آشکارا مقاومت می‌کند ، مبارزه طلب	I refuse to be manipulated the defiant young woman told her father. زن جوان جسور به پدرش گفت: اجازه نمی‌دهم کسی مرا آلت دست قرار دهد
Vigor قدرت - توان	active strength or force نیروی قدرت فعال	Having a great deal of vigor, Jason was able to excel in all sports. جیسون با داشتن قدرت خیلی زیاد، توانست در تمام رشته‌های ورزشی اول شود
Perish هلاک شدن	be destroyed; die نابود شدن ، مردن	Unless the plant gets water for its roots to absorb, it will perish. اگر آب به ریشه گیاه برای جذب شدن نرسد، از بین می‌رود
Fragile شکستنی	easily broken, damaged, or destroyed; delicate پراحتی شکسته می‌شود ، آسیب می‌بیند یا از بین می‌رود ، ظریف	The expensive glassware is very fragile. ظروفی بلوری گران‌قیمت خیلی نازک هستند

Captive	اسیر جنگی - محبوس	prisoner	زندانی ، اسیر	The major was grateful to be released after having been held captive for two years.	سرگرد به خاطر آزادی اش پس از دو سال اسارت خوشحال بود
Proper	رونق گرفتن	be successful; have good fortune	موفق بودن ، اقبال خوب داشتن	Howard Hughes owned numerous businesses and most of them prospered.	هاوردهیوزتجارت های زیادی داشت و در بیشتر آنها موفق بود
Devour	بلعیدن - از چیزی مملو بودن	eat hungrily; absorb completely; take in greedily	با ولع خوردن ، کاملاً جذب کردن ، حریصانه جذب کردن	It was a horrid sight to see the lion devour the lam	صحنه وحشتناکی بود که دیدیم شیر بره را خورد